

ایوان مداین

- (۱) هان ای دل عبرت بین از دیده عبر کن هان
ایوان مداین را آینه عبرت دان
- (۲) یک ره ز ره دجله منزل به مداین کن
وز دیده دوم دجله بر خاک مداین ران
- (۳) خود دجله چنان گرید صد دجله خون گویی
کز گرمی خونباش آتش چکد از مژگان
- (۴) بینی که لب دجله چون کف به دهان آرد
گویی ز تف آهش لب آبله زد چندان
- (۵) از آتش حسرت بین بریان جگر دجله
خود آب شنیدستی کآتش کندش بریان
- (۶) بر دجله گری نونو وز دیده زکاتش ده
گر چه لب دریا هست از دجله زکات استان
- (۷) گر دجله درآمیزد باد لب و سوز دل
نیمی شود افسرده نیمی شود آتشدان
- (۸) تا سلسله ایوان بگسست مداین را
در سلسله شد دجله چون سلسله شد پیچان
- (۹) گه گه به زبان اشک آوازه ده ایوان را
تا بو که به گوش دل پاسخ شنوی ز ایوان
- (۱۰) دندانان هر قصری پندی دهدت نونو
پند سر دندانان بشنو ز بن دندان
- (۱۱) گوید که توازخاکی ما خاک تویم اکنون
گامی دو سه بر ما نه واشکی دو سه هم بفشان
- (۱۲) از نوحه جغد الحق ما بیم به درد سر
از دیده گلایی کن درد سر ما بنشان
- (۱۳) آری چه عجب داری؟ کاندرا چمن گیتی
جغد است پی بلبل نوحه است پی الحان
- (۱۴) ما بارگه دادیم این رفت ستم بر ما
بر قصر ستمکاران گویی چه رسد خذلان
- (۱۵) گویی که نگون کرده ست ایوان فلک وش را
حکم فلک گردان با حکم فلک گردان؟
- (۱۶) بر دیده من خندی کاینجا ز چه می گرید؟
گریند بر آن دیده کاینجا نشود گریان
- (۱۷) نی زال مداین کم از پیرزن کوفه

- نی حجره تنگ این کمتر ز تنور آن
۱۸) دانی چه؟ مداین را با کوفه برابر نه
از سینه تنوری کن وز دیده طلب توفان
۱۹) این است همان ایوان کز نقش رخ مردم
خاک در او بودی دیوار نگارستان
۲۰) این است همان درگه کورا ز شهان بودی
دیلیم ملک بابل، هندو شه ترکستان
۲۱) این است همان صفه کز هیبت او بردی
بر شیر فلک حمله شیر تن شادروان
۲۲) پندار همان عهد است، از دیده فکرت بین
در سلسله درگه در کوکبه میدان
۲۳) از اسب پیاده شو بر نطح زمین رخ نه
زیر پی پیلش بین شهمات شده نعمان
۲۸) کسری و ترنج زر، پرویز و به زرین
بر باد شده یکسر با خاک شده یکسان
۲۹) پرویز به هر بومی زرین تره آوردی
کردی ز بساط زر زرین تره را بستان
۳۰) پرویز کنون گم شد ز آن گمشده کمتر گو
زرین تره کو بر خوان؟ رو «کم ترکوا» برخوان
۳۱) گفتی که: کجا رفتند آن ناموران اینک
ز ایشان شکم خاک است آبستن جاویدان
۳۲) بس دیر همی زاید آبستن خاک آری
دشوار بود زادن، نطفه ستدن آسان
۳۳) خون دل شیرین است آن می که دهد رز بن
ز آب و گل پرویز است آن خم که نهد دهقان
۳۴) چندین تن جباران کاین خاک فرو خورده ست
این گرسنه چشم آخر هم سیر نشد ز ایشان
۳۵) از خون دل طفلان سرخاب رخ آمیزد
این زال سپید ابرو وین مام سیه پستان
۳۶) خاقانی از این درگه دریوزه عبرت کن
تا از در تو زین پس دریوزه کند خاقان
۳۷) امروز گر از سلطان رندی طلبد توشه
فردا ز در رندی توشه طلبد سلطان
۳۸) گر زاده مکه تحفه ست به هر شهری
تو زاد مداین بر تحفه ز پی سلطان

(۳۹) هر کس برد از مگه سُبْحه ز گِلِ حمزه
پس نوز مداین بر تسیح گل سلمان
(۴۰) این بحر بصیرت بین ، بی شربت از او مگذر
کز شط چنین بحری لب تشنه شدن نتوان
(۴۱) اخوان که زره آیند آرند ره آوردی
این قطعه ره آورد است از بهر دل اخوان
(۴۲) بنگر که درین قطعه چه سحر همی راند
مहतوک مسبح دل ، دیوانه عاقل جان

پیش سخن

- شعر بر وزن مفعول مفاعیلین مفعول مفاعیلین و در بحر هزج مثنی‌ا خرب سروده شده است .
- شعر یکی از نمونه های ایران پرستی شاعرانه در ادب پارسی است .
- از لحاظ شهرت به جرأت می توان گفت مشهورترین قصیده در نزد خاص و عام است .
- قصیده ره آورد سفر خاقانی پس از بازگشت از سفر معنوی مکه معظمه و گذر و نظری بر خرابه های ایوان مداین سروده شده است .
- از دید انواع ادبی به نوعی مرثیه است و به نوعی دیگر پر از اندرز و حکمت است ، به همین جهت می توان جزو ادبیات تعلیمی به شمار آورد .
- اینک سبک و سیاق گفتاری و بهره گیری از داستانها و الگوهای رفتاری را خاقانی در قصیده ای دیگر هم لابلای گفتار بیان نموده است . در قصیده نهزه الرواح و نزهه الاشباح که در حضرت کعبه معظمه انشاء کرده گفته است (۹۰) :

ماه نو را نیمه قنديل عیسی یافته	دجله را پر حلقه زنجیر مطران دیده اند
بر سر دجله گذشته تا مداین خسروار	قصر کسری و زیاتگاه سلمان دیده اند
طاق ایوان جهانگیر و وثاق پیرزن	واز نکونامی طراز فرش ایوان دیده اند
از تحیر گشته چون زنجیر پیچان کآن زمان	بر در ایوان نه زنجیر و نه دربان دیده اند
تاج دارش رفته و دندانه های قصر شاه	بر سر دندانه های تاج گریان دیده اند

منبع الهام شاعرانه

الف) درونمایه

- بهره بردن از ابزار علمی - تاریخی (= وقایع تاریخی و افسانه های مذهبی) چون :
- در زیر پیل افکندن نعمان منذر (به گفته ی دکتر استعلامی نعمان سوم است نه نعمان منذر . استعلامی ، ۱۳۸۷ ، ج ۲ : ۱۱۱۶) که از فرمان خسرو پرویز سر پیچید و خسرو بر او خشم گرفت و زیر پای پیل افکند

- سیری ناپذیر و مال اندوزی خسرو پرویز
- پند نامه انوشیروان که بر تاج خویش آن را حک کرده بوده
- سلسله ایوان مداین (= زنجیر عدالت) که انوشیروان قرار داده بود تا مایه دلگرمی ستمدیدگان شود که به حق خود خواهند رسید
- تنور پیرزن در زمان توفان نوح در جای دیگر گوید: در تنور آن جای توفان دیده و اندر چشم و دل // هم تنور غصه هم توفان احزان دیده اند (۹۰)
- خانه پیرزن در زمان انوشیروان که به خاطر خانه اش، ایوان مداین با انحنای قابل دیدی ساخته شد و (۰۰۰)

ب) بهره بردن از اصطلاحات بازیهای چون شطرنج (رخ و پیل و شهمات در ابیات ۲۳ و ۲۴)

پ) بهره بردن از اصطلاحات دینی (زکات)

ت) بهره بردن از اصطلاحات پزشکی چون گلاب و تأثیر آن در درمان درد سر

ث) وامواژه های طبیعت چون جغد که نشان ویرانی و خرابی و شومی است و بلبل که نشان بهار و طروات و شادابی

ج) استفاده از اصطلاحات نجومی چون شیر فلک

چ) نامهای پادشاهان خسرو پرویز و هرمز و انوشیروان خسرو اول ساسانی ملقب به دادگر، بیست و یکمین پادشاه از سلسله ساسانیان فرزند قباد که چهل و هشت سال حکومت کرد. بزرگمهر حکیم وزیر او بود که نرد ساخت و کلیله و دمنه به دستور او از هند به ایران آورده شد و به زبان پارسی پهلوی ترجمه شد. قتل و غارت مزدکیان در زمان او بود.

ح) ذکر نامهای آیین چون سلمان فارسی که بعدها به استانداری تیسفون برگزیده شد و حمزه عموی بزرگوار پیغمبر اسلام

خ) بهره گیری از آیات و احادیث در لابلای کلام.

خ) داستان دلدادگی خسرو و شیرین

د) استفاده از اصطلاحات آرایشی چون رخ به سرخاب آمیختن

ذ) آرایه ها و شگردهای ادبی چون به کارگیری از جناس (تان و ناقص)؛ کنایه؛ استعاره (هم استعاره مصرحه و هم استعاره مکنیه و تشخیص) مراعات نظیر، تشبیه (بویژه تشبیهات بلیغ و مرسل)، تلمیح، تضاد و نماد

تفسیر و تحلیل ابیات

(۱) هان ای دل عبرت بین از دیده عبر کن هان ایوان مداین را آینه عبرت دان

- این بیت علاقه‌مندی خاقانی به میراث فرهنگی ایران باستان را می‌نمایاند •
- خاقانی به عبرت‌گیری از طریق دل باور دارد، نه چشم سر و عقل •
- همه مظاهر می‌تواند به تجربیات انسان بیفزاید، حتی خرابه‌ها •
- می‌تواند اشاره به آیه قرآن باشد که «سیروا فی الارض» • تا انسان از این طریق به اندخته‌های خودش بیفزاید این شعر نوعی نوحه سرایی بر مزار اقتدار فرهنگی و سیاسی ایران باستان که هر قدرتی را پایداری جاوید نیست •
- آیا این شعر نوعی پند دادن به خاندان شروانشاهان آذربایجان است که خاقانی از دست این خاندان خونین دل است و عقده‌ای که از این خاندان دارد به این شکل قصد دارد بروز دهد؟!

الف) معنای بیت:

- جمله انشایی و ندایی است و در مقام هشدار و تنبیه است •
- از گذشت روزگار و ناپیداری این جهان ناپایدار پند گیرید و فریب دنیا و خوشی‌های زود گذر آن مخورید • جهت عبرت اندوزی به ایوان مداین بنگرید که روزگاری پایتخت سلطنت پادشاهان ساسانی بوده است که بر جهان سلطه می‌رانده‌اند و از آن همه شکوه و فر جز ویرانه و خرابه‌ای بر جا نمانده است • (= هشدارید و فریب مخورید)

ب) واژه‌ها:

- هان: آمدن دو «هان» کوبشی در این بیت نشان تاکید است • و در مقام تحذیر و هشدار • «بهوش باش و فریب دنیای غدار و فریبکار مخور»
- ای دل عبرت بین: جمله انشایی و ندایی است و در مقام هشدار و تنبیه است • // از دیده: با چشم یا واقعیات و رویدادها که از هر اتفاقی باید عبرت گرفت. حتی می‌توان مراد از آن را چشم بصیرت گرفت؛ آنگونه که خود شاعر در ابیات پایانی ایوان مداین را بحر بصیرت می‌نامد. // عبر کردن: «عبر» به معنای آموختن و اندوختن و پند پذیرفتن است • // ایوان: از کلمه آپادانا گرفته شده است • // مداین: جمع مدینه، شهرها // ایوان مداین: در دیوان خاقانی مظهر آزادی و استواری و استقلال فرهنگی و سیاسی بوده است • و کاخ کسری، از دیرباز کاخ دادگستری بوده و انوشیروان را پادشاه دادگر می‌نامیده‌اند • برای ایرانیان این کاخ و شهر آن آرمانشهر ایرانی بوده است • این شعر در نظر خاقانی کم از مرثیه سرایی نیست • // نام هفت شهر ساسانیان در پهلوی شترستانان نامیده می‌شده‌اند عبارت بوده است از: وه اردشیر، رومگان، درزنی‌دان، ولاش آباد، اسپانبر، ماحوزا، تیسفون)

کزازی) که مجموع این هفت شهر را تیسفون نامیده اند. و از نظر جغرافیایی بر کناره چپ اروندرود یا دجله واقع بوده است. بنا آن را به شاپور اول ساسانی نسبت داده اند. // آینه عبرت: اضافه استعاری

پ) زیباشناسی:

- ایوان مداین به آینه مانند شده و تشبیه بلیغ است *
- مداین مجاز عام و خاص است و مداین جمع مدینه است و در معنای شهرها است و در اینجا «تیسفون» مراد است که پایتخت ساسانیان بوده است *

• بین دان و هان جناس // بازی با حرف «د» // بین دو «هان» در مصراع نخست // عبرت و عبرت //

۲) یک ره ز ره دجله منزل به مداین کن وز دیده دوم دجله بر خاک مداین ران

- (اشاره به فرمان حضرت حق است که در قرآن می فرماید که بر روی زمین بگردید و عبرت گیرید) *
- یکبار هم که شده قصد سفر به سوی مدائن کنید و عبرت گیرید که هیچ چیز و هیچ کس پایدار نخواهد ماند و با دیدن ویرانه‌های کاخ عظیم سلطنت پادشاهان ساسانی گریه سر دهید *

• یک ره: یکبار

- دجله: اروند رود. این نام ایرانی است و در اصل تیگره بوده است و در لغت به معنای تند و تیز است. «شطی در آسیای داخلی، که دیار بکر، موصل و بغداد را مشروب می سازد و با فرات متحد گشته شط العرب را تشکیل می دهد. و ۲۰۰۰ کیلومتر طول دارد.» (معین)

• دجله دوم استعاره مصرّحه است از اشک چشم *

• منزل کردن: اتراق کردن و پیاده شدن *

- از نظر زیباشناسی: بین دو «ره» که ره نخست به معنای بار و دفعه است و ره دوم در معنای راه و طریق است که جناس تام است.

۳) خود دجله چنان گریه صد دجله خون گویی کز گرمی خونابش آتش چکد از مژگان

• دجله آنقدر گریه سر می دهد که خون از مژگانش فرو می ریزد *

• آتش کنایه از اشک سوزان.

• بیت تشخیص دارد *

- بیت اشاره به باور پیشینیان است که معتقد بودند اشک از جگر سوخته یا «سوز دل ناله شب آه سحر» سرچشمه می گیرد و از تونل مغز به دریچه چشم وارد می شود و از آنجا سرریز می کند *

• دجله استعاره مکنیه است که گریه و مژگان از لوازم اوست *

• گویی: پنداری

- خوناب: آب آمیخته به خون، خاقانی از این واژه ترکیباتی چون خوناب جگر، خوناب دل، خوناب زرد، خوناب سویدا و خوناب مطر و خونابه ساخته است *
- دجله خون: تشبیه بلیغ
- آتش از مژگان چکیدن: پارادکس است * چکیدن از لوازم آب است و با آتش در تضاد است *
- در معنی اشک خونین باریدن *
- بین خون و خوناب جناس زاید است .
- از نظر زیباشناسی تشخیص است و از شاعرانه ترین انواع پندارخیزی های شاعرانه است *

۴) بینی که لب دجله چون کف به دهان آرد گویی ز تف آهش لب آبله زد چندان

- بینی: می بینی،
- لب دجله: تشخیص است * لب در معنای ساحل و کناره
- کف به دهان آوردن: هم کنایه از خشمگین شدن است و هم نشانه صرع داشتن *
- گویی: پنداری *
- تف آه: تف (گرما) در جای دیگر گوید: دجله ز تف آه خود کرده تیمم گاه خود // بغداد را در راه خود از دیده توفان دیده ام (۴۵۴)
- آبله زدن و تف آه: قدما معتقد بودند که آبله و تبخال بر اثر آه سوزان صورت می گرفته است .
- آبله: استعاره از سوراخها و پشته های کنار رودخانه است که بر اثر امواج رود حجره حجره می شود *
- تصویر زیبایی است *
- چندان: فراوان
- بین لب و لب جناس تام // بین کف و تف جناس // لب به معنی دو گانه یکی از اعضای صورت که با دهان ارتباط دارد و لب در معنی کناره و ساحل ایهام تناسب دارد .
- معنی بیت:
- امواج دریایی دجله را می بینی که چگونه مانند بیماران دهانش کف آلود شده است پنداری که از حرارت آهی که سرداده، لبهایش تبخال زده و به این شکل درآمده است .
- اما از دید زیبایی شناسی چیز دیگری می گوید:

۵) از آتش حسرت بین بریان جگر دجله خود آب شنیدستی کآتش کندش بریان؟

- آتش حسرت: جگر دجله از شدت آتش حسرت بریان شده * اضافه تشبیهی در دستور و تشبیه بلیغ در بیان .

- جگر دجله : استعاره مکنیه در بیان و اضافه استعاری در دستور .
- آتش و بریانی تناسب دارند •
- آب و آتش تضاد دارند •
- بریان : گداخته و کباب شده
- بریان جگر دجله : استعاره کنایی است .
- به آب دجله نگاه کن و ببین که چگونه آتش حسرت دل او را کباب کرده است •
- مصرع دوم استفهام و در مفهوم شگفتی است .

۶) بر دجله گری نونو وز دیده زکاتش ده گر چه لب دریا هست از دجله زکات استان

- هر چند که رود دجله به دریا زکات می دهد (اضافه های رودخانه دجله به دریا می ریزد) با این احوال شما هم به حال زار رود دجله گریه سر دهید •
- نونو : پیایی و دمادم
- گرچه : هر چند
- لب : استعاره کنایی است .
- زکات استان : زکات دیده اشک است . استعاره مصرّحه از اشک • در جای دگر گوید :
- من زکات استان او در قحط سال او به صاعی باد می پیمود بس

۷) گر دجله در آمیزد باد لب و سوز دل نیمی شود افسرده نیمی شود آتشدان

- هرگاه دجله آه درون خود را (= که از سر درد سر داده است) با سوز دل (= که درونش را چونان آتشدانی گرم و گداخته است) در آمیزد ، نیمی از آن بر اثر برودت و سرما یخ خواهد بست و نیمی دگر آن بر اثر تابش گرما خواهد سوخت •
- باد : کنایه از آه // باد لب : آه سرد //
- افسرده از اوسرتن می آید و در معنای یخ بستن است • و در این صورت با باد لب که آه سرد است تناسب دارد • // باد کنایه از آه است • // باد لب دجله : استعاره مکنیه
- آتشدان با سوز دل در ارتباط است •

۸) تا سلسله ایوان بگسست مداین را در سلسله شد دجله چون سلسله شد پیچان

- از آن زمان که پادشاهی ساسانیان فروپاشید و از آن همه اقتدار ملی چیزی باقی نماند ، دجله چون دیوانگان زنجیر گسست و مانند حلقه های زنجیر به هم پیچید .
- سلسله ایوان : استعاره مصرّحه از کنگره های کاخ

• بیت تلمیح دارد به سلسله ای که انوشیروان در کاخ خود تعیبه کرده بود که به هر کس ستمی روا شود آن را به صدا درآورد ، شخصاً به رفع ستم ستم‌دیده می‌کوشیده است . در تاریخ یعقوبی آمده است : « انوشیروان مردی بزرگوار و جوانمرد و دادگر بود تا آنجا که هر کس از او چیزی می‌خواست انجام می‌داد. » (ص ۲۰۳)

- در سلسله شدن : کنایه از دیوانه شدن و زنجیری شدن ، و مراد از آن مواج شدن
- آمدن (سلسله) در سه جای شعر تکرار است // بازی با حرف (س) به تعدد صورت گرفته است .

(۹) گه گه به زبان اشک آوازه ده ایوان را تا بو که به گوش دل پاسخ شنوی ز ایوان

(۱۰) دندانۀ هر قصری پندی دهدت نونو پند سر دندانۀ بشنوز بُن دندان

(۱۱) گوید که تو از خاکی ما خاک تویم اکنون گامی دو سه بر ما نه واشکی دو سه هم بفشان

• گاهگاهی با گریه سر دادن ایوان مداین را مورد خطاب قرار بده و با آن درد دل کن ، باشد که صدایش را به گوش جان بشنوی و پندها از این ایوان ویرانه‌بگیری و بینی که چگونه دندانۀ قصر تو را از تجربیات خود آگاه خواهد کرد و این پند را به کار گیر او به تو خواهد گفت که از خاک برآمده ای و کاخها خاک شده اند و خاک پای دیگران شده اند . (= دندانۀ های کاخ از بلندا به زیر افکنده شده و بی ارج و پست شده اند .) تو از این عبرت بگیر .

- بو که : باشد که
- زبان اشک : تشبیه بلیغ
- گوش و زبان : مراعات
- بن دندان کنایه رمز از ژرفای دل
- سر و بن تضاد
- دندان و دندانۀ جناس مذیل
- خاک : استعاره از پست و بی ارزش
- تشخیص در پند دادن کاخ

(۱۲) از نوحه جغد الحق ماییم به درد سر از دیده گلایی کن درد سر ما بنشان

• این تعبیر را خاقانی بارها به کار برده است ؛ و خاقانی چون پیشینیان بر این باور بوده است که با گلاب می‌توان درد سر را کاهش داد .

درد سر روزگار برد به بوی گلاب ما به تو آورده ایم درد سر ارچه بهار

(۱۳) آری چه عجب داری ؟ کاندرا چمن گیتی جغد است پی بلبل نوحه است پی الحان

- جای شگفتی نیست . چرا که در این گیتی همواره غم و شادی با هم اند .
- جغد در ادب پارسی : شومی را یدک می کشد ، هم صدای او شوم است ، هم جایگاه او ویرانه های
- ترسناک است ، و هم صدای او نماد نوحه و سوگواری است .
- بلبل در ادب پارسی نماد شادی و طرب و موسیقی است .
- بین آری و داری جناس زاید .

۱۴) ما بارگه دادیم این رفت ستم بر ما بر قصر ستمکاران تا خود چه رسد خذلان

- ما که خود پایگاه عدل و داد گسترده بودیم این بلا بر سر ما بارید و عاقبت کارمان به شومی و نحوست همراه بود ، حال ببینید که چه بر حال و روز ستمکاران و کاخشان خواهد آمد؟!
- بارگه داد : نشان داد گستری و عدالت اشاره دارد به داد گستری انوشیروان که سلسله داد گستری اش نشانی از عدالتخواهی او بوده است .
- خذلان : خواری و پستی .

• آیا اشاره ای تواند داشت به : الملك یقی مع الکفر و لا یقی مع الظلم

۱۵) گویی که نگون کرده ست ایوان فلک وش را حکم فلک گردان با حکم فلک گردان؟

- نگون : سرنگون
- ایوان فلک وش : تشبیه مجمل ساده
- فلک گردان : آسمان گردنده
- فلک گردان : کنایه ایما از آفریدگار و پروردگار آسمانها
- بین دو فلک گردان جناس ناقص
- استفهام هشدار است
- آیا ایوانی که سر به آسمان می سایید ندیدی که چگونه نگونسار شد و به ویرانه ای بدل شد ، آیا حکم و سرنوشت او از آسمانها چنین رقم زده شده بود یا حضرت حق می خواسته است به چنین سرنوشتی دچار شود تا مایه عبرت دیگران باشد .
- تکرار سه واژه « فلک » و دو واژه « گردان » و دو « حکم » صناعت را به گونه ای به عرصه موسیقایی کلام کشانده است .

۱۶) بر دیده من خندی کاینجا ز چه می گرید؟ گریند بر آن دیده کاینجا نشود گریان

- خندیدن : ریشخند

- با حالت تمسخر بر چشمهای من ایراد می گیری که چه دلیلی دارد که گریه سر داده است ۰ اما به حال زار آن کس باید گریست که با دیدن خرابه های ایوان مداین متحول نشود و اشک از چشمانش جاری نگردد .

۱۷) نی زال مداین کم از پیرزن کوفه نی حجره تنگ این کمتر ز تنور آن

- مصرع نخست اشاره به حجره تنگ پیرزنی که در مجاورت کاخ انوشیروان دارد. همین حجره باعث انحنای قسمتی از کاخ مجلل ایوان مداین شده بود. این حکایت در کتاب مروج الذهب چنین آمده است: « این فرستاده (= فرستاده قیصر روم) ایوان را بدید که ساختمانی نکو داشت و در صحن آن کجی ای بود. گفت: این صحن می بایست چهار گوش می بود؟ بدو گفتند: در محل کجی پیرزنی خانه داشت شاه خواست خانه او را بخرد و به فروش تشویقش کرد، اما نخواست بفروشد، و شاه مجبورش نکرد و کجی چنانکه می بینی بجا ماند. رومی گفت: این کجی نیکتر از راستی است. (ص ۲۵۹)

- مصرع دوم اشاره به نازل شدن توفان نوح و جوشیدن آب از تنور پیرزنی اهل کوفه دارد. خاقانی گوید: چون قوم نوح خشک نهالان بسی برند // باد از تنور پیرزنی فتح بابشان. در تاریخنامه طبری آمده است: «چون وقت آن بیود که خدای - عز و جل - کرده بود که آب عذاب فرستد، نوح همه فرزندان را و مؤمنان را سوی خویش گرد آورد؛ و زنش همی نان پخت، و تنور پر آتش بود، آب از تنور برآمد، چنانکه خدای گفت: و فار التَّنور فاسلک فیها من کلّ زوجین اثین و اهلک الّا من سبق علیه القول. و من آمن معه الاّ قلیل. چون آب از تنور برآمد، زنش بدوید، و نوح را آگاه کرد. نوح گفت: آمد وعده عذاب خدای - عز و جل -.» (تاریخنامه طبری ج ۱ صص ۹۶-۹۷) عطار گوید: همچو نوح آبی به زور آید مرا // زآنکه توفان از تنور آید مرا * از تنورم چون رسد توفان به زور // هیچ حاجت نیست رفتن در تنور (مصیبت نامه / ۳۶۷)

- در دیوان خاقانی داستان نوح و بلایای توفان او با زندگی خاقانی که مصیبت های فراوانی دیده است، بازتاب دارد.

۱۸) دانی چه؟ مداین را با کوفه برابر نه از سینه تنوری کن وز دیده طلب توفان

- داستان توفان نوح در دیوان خاقانی داستان نوح و بلایای توفان او با زندگی خاقانی که مصیبت های فراوانی دیده است، بازتاب دارد. در این باره در کتاب تاریخ یعقوبی می خوانیم: « پس چهل روز پیوسته از آسمان و زمین آب بارید و جوشید تا آنکه بالای هر کوهی پانزده ذراع روی هم آمد سپس باز ایستاد و دیگر در روی زمین جایی نبود که آب آن را فرا نگرفته باشد. » (ص ۱۳)

- توفان : استعاره مصرحه از اشک // از آتش سینه توفانی از اشک به پا کن و بر سرنوشت تلخ مداین به زاری گریه سر بده .

۱۹) این است همان ایوان کز نقش رخ مردم خاک در او بودی دیوار نگارستان

- زیباترین نقش های نگارخانه ها در مقابل زیبایی ایوان مداین به چشم نمی آمده و پست و حقیر می نموده است .
- نیز اشاره دارد به آستان بوسی پادشاهان و امرا و فرمانروایانی که تحت حمایت سلطنت ایران بودند و با همه اقتدار ، چون به این ایوان روی می آورده اند به نشانه احترام رخ بر زمین می ساییدند . یکی از نمونه های برجسته اش را نویسنده مروج الذهب در کتاب خویش آورده است
- این همان آستان و درگاهی است که مردمان جهت آستان بوسی و اظهار ارادت و کهتری بدان روی می آوردند و رخ بر خاک می سودند که خاک درگاه آن مانند دیوار نگارخانه ها پر نقش و نگار شده است .

۲۰) این است همان درگاه کورا ز شهان بودی دیلم ملک بابل ، هندو شه ترکستان

- این همان درگاهی است که نگهبان آن پادشاه بابل بود و برده آن پادشاه ترکستان .
- انوشیروان پادشاه مقتدری بود که پادشاهان دیگر در مقابل او سر تعظیم فرود می آوردند و به منزله غلام درگاه او به شمار می رفتند . (= ملک بابل غلام درگاه او و شاه ترکستان هندوی برده درگاه بود .)
- دیلم : در ادب پارسی به معنای نگهبان . اشاره به سابقه دیلمیان به زوبین افکنی و سپاهیگری و سلحشوری دارد . تا قرن هشتم دیلمیان در عرصه حکومت حضور داشته اند ولی توسط سادات کیایی منقرض شدند و باقیمانده شان هم با گیلکان در هم آمیختند . خاقانی از این قوم جنگاور چنین برداشتی دارد (۷۰۷) : تندی مکن و خیره کشیت آیین است // تو دیلمی و عادت دیلم این است * زوینت ز نرگس ، سپر از نسرین است // پیرایه دیلم سپر و زوین است .
- بابل : (مرکب از باب + ایل = دروازه خدا .) شهری در بین النهرین که خرابه های آن در ساحل فرات نزدیک بغداد واقع است و مشهورترین پادشاهان این کشور بخت النصر و حمورابی را می توان نام برد . کوروش آن را تصرف کرد و خشایارشا آن را ویران نمود و اسکندر بعدها آن را به عنوان پایتخت آسیایی خود برگزید . در ادب آیینی به جهت در بند افتادن دو فرشته به نامهای هاروت و ماروت که در چاه بابل اسیرند و به مردم جادوگری می آموزند شهرت دارد .
- هندو در ادب پارسی : در ادب پارسی به جهت فرمانبری شهرت داشته اند و در معنای برده و غلام کاربرد داشته است . چهره مردم هند هم مد نظر شاعر است .

- ترکستان در ادب پارسی در ادب پارسی به به زیباخیزی شهرت داشته اند .

(۲۱) این است همان صفت کز هیبت او بردی بر شیر فلک حمله شیر تن شادروان

- ایوانی که از آن سخن می رود همان ایوانی بوده که از شکوه و احترامی که داشت ، شیر سراپرده پادشاه ایران بر شیر فلکی یورش می برد . (= بلندای سراپرده شاهی تا به آسمان کشیده می شده به گونه ای که شیر درگاه ، شیر آسمان را مورد حمله قرار می داده است .)^۱
- صفت : ایوان سقف دار ، دهلیز یا دالان ، سراپرده یا صدر سرا . ایوان گرداگرد خانه .
- هیبت : شکوه همراه با ترس
- شیر فلک : برج اسد که پنجمین برج از بروج فلکی است .
- شادروان : یا چادروان به معنای خیمه یا سراپرده شاهی .
- شیر تن شادروان : نقشی از شیر که بر سراپرده شاهی یا پرچم کشیده شده بود . و نشان قدرت و فرمانروایی بوده است .
- فعل به صورت گسسته آمده است . در اصل چنین باید خوانده شود : شیر تن شادروان بر شیر فلک حمله بردی

(۲۲) پندار همان عهد است ، از دیده فکرت بین در سلسله درگه در کوکبه میدان

- اگر از دیده فکرت و با چشم بصیرت نگاه کنی گویا همان زمان اقتدار ملی است و شکوه جلال خود را هنوز داراست .
- دیده فکرت : چشم بصیرت و تعقل تشبیه بلیغ است .
- از دیده فکرت بین : با چشم بصیرت بدان بنگر .
- کوکبه : گروه مردم .
- کوکبه میدان : شکوه و عظمت جلال و جبروت .
- بازی با حرف « د »

(۲۳) از اسب پیاده شو بر نطع زمین رخ نه زیر پی پیلش بین شهامت شده نعمان

- نطع : سفره چرمین یا صفحه شطرنج . با شطرنج در ادبیات فارسی گویا با هم می آمده است . سنایی غزنه ای گوید (۷۶) :
- آنجا که بود کوشش شطرنج تواضع در نطع جهان هر چه پیاده ست شه ماست

^۱ دکتر کزازی این بیت را چنین بررسی می کند : صفت ایوان آنچنان شکوهمند و پرهمینه بوده است که نقش شیر بر پرده آن جان می گرفته است و بر شیر اختر در آسمان حمله می برده است . (سراپرده آوا و رنگ / ۱۴۴)

- در این مکان پیاده شو و به گردش بپرداز. بر فرش زمین چهره بسای. صدای شکوه و عظمت آن زمان را خواهی شنید که چه پادشاهان بزرگی در این مکان رخ در نقاب خاک کشیده اند و در مقابل شکوه و اقتدار شاهی شکست را پذیرا شده اند.
- شهمات: از اصطلاحات شطرنج است. مات شدن شاه و در تنگنا افتادن
- نعمان: اشاره به نعمان منذر حاکم حیره که به دستور هرمز انوشیروان به حکومت رسید و به دستور خسرو پرویز زیر پای پیل افکنده شد و هلاک گردید. این داستان در کتاب آفرینش و تاریخ اثر مطهر بن طاهر مقدسی چنین آمده است: « و ابروین سخت دلباخته زنان بود و در کتاب تاریخ یمن خواندم که به روزی که وی کشته شد، دوزاده هزار زن و کنیز نزد او بود. زید بن عدی بن زید از زیبایی و کمال زنان خاندان منذر سخن به میان آورد تا ابروین نامه ای نوشت به نعمان که از کنیزکان عرب برای او بفرستد و بعضی گفته اند که وی بعضی از زنان او را خواستداری کرد. وقتی نعمان نامه را خواند گفت: پادشاه را تازیان بادیه ها، بادیه های درشتناک به چه آید؟ چرا که در عراق زنان فراخ چشم سیاه چشم هستند که او بی نیاز است. ... » اما مترجم نامه در متن سخن نعمان دستکاری می کند و به لونی دیگر می گرداند که شاه پس از خواندن متن نامه دستور بازداشت نعمان را داد که نعمان گریخت. « سپس ابروین فرمان داد تا نعمان را پس از آنکه چندی در زندان ماند، به زیر پای پیل افکنند. » (ص ۵۴۴) اما در کتاب تاریخ یعقوبی آمده است: « ... پس کسری نزد نعمان فرستاد تا دختر خود را نزد او فرستد و همسر کسری گردد. نعمان به فرستاده گفت: آیا در عین عراق و پارس خواسته شاه به دست نمی آید؟ ... پس کسری خشم گرفت ... به امر کسری او را در بند کرده و به خانقین بردند ... چون نعمان را به خانقین بردند او را در زیر پای پیلان انداختند و فیلهها او را لگد کوب کرده کشتند، پس کشته او را پیش شیرها انداختند تا او را خوردند. » (صص ۲۶۵ - ۲۶۶) اما دکتر استعلامی چنان که گفته شد او را نعمان سوم می داند نه نعمان منذر (استعلامی، ۱۳۸۷، ج ۲: ۱۱۱۶)

پیلان شب و روزش کشته به پی دوران

۲۴) نی نی که چو نعمان بین پیل افکن شاهان را

شطرنجی تقدیرش در ماتکه حرمان

۲۵) ای بس شه پیل افکن کافکنده به شه پیلی

- پادشاه مقتدر و دلاوری چون نعمان منذر در رزم سلحشورانی که چون پیل زور آور و تنومند بودند، به خاک می افکنده و شکست می داده است. اما بر اثر گذر ایام خود در زیر پای پیل روزگار شکست را پذیرا شده و از بین رفته است.
- نیز می توان گفت که مراد از پیل افکن شاهان خسرو پرویز مراد است.

• بنگر که چگونه پیلان شب و روز، خسرو پرویز را که روزگاری فرمانروایانی چون نعمان را به زیر پای پیل می افکند، خود بر اثر ورق گردانی روز و شب و گذر ایام، خوار و زار و ذلیل در برابر سرنوشت شکست خورد و نیست و نابود شد.

• شه پیل: رخی که در حالت قلعه قرار گرفته باشد و آوردن شاه و پیل در قلعه برای در تنگنا گذاشتن شاه و مات کردن او. سنایی گوید (دیوان / ۷۵):

گهی شه رخ نهم بر نطع شطرنج گهی شه پیل خواهیم گاه شهمات
و در جای دگر گوید (همان):

گهی شه رخ شوم با عیش و راحت گهی از رنج کردم باز شهمات
• شطرنجی تقدیر: تشبیه بلیغ. «ی» آن فاعلی است و به معنای شطرنج باز

• ماتگه حرمان: تشبیه بلیغ. ناامیدی و درماندگی.

• چه بسا پادشاهان دلیری که در مقابل روزگار سر تسلیم فرود آورده و روزگار شطرنج باز آنها را ناامید و درمانده کرده است و از بین برده است.

۲۶) مست است زمین زیرا خورده ست به جای می در کاس سر هرمز خون دل نوشروان

• روزگار مست و خودکامه است و به کسی رحم نکرده و نخواهد کرد. نه در دستگاه خود به هرمز وفا کرده و نه انوشیروان عادل را باقی گذارده است.

• هرمز: نام پنج تن از پادشاهان ساسانی. هرمز اول پسر شاپور اول ساسانی که از مانی حمایت کرد. از پنج هرمز در تاریخ یاد شده که یکی از دیگران قوی تر است. و آن هرمز چهارم فرزند انوشیروان است. جالب است که هر پنج هرمز به وضع فجیعی کشته شده اند. او بیست و دومین پادشاه ساسانی و پسر انوشیروان بوده که بهرام چوبین و رومیان و ترکان را شکست داده و سرانجام به دست یکی از سرداران خود کشته شد. درباره او آورده اند: «مردم را وعده عدل و انصاف و بخشایش و نیکی داد و به آنچه خیر و مصلحت است امر نمود؛ کار سلطنت او با پیروزی و سربلندی آغاز شد؛ و شهرهایی را گشود.» (تاریخ یعقوبی / ۲۰۴)

• بیت تشخیص دارد.

• سر: مجاز کل بخ جزء و مقصود شاهر جمجمه سر هرمز بوده است.

۲۷) بس پند که بود آنگه در تاج سرش پیدا صد پند نو است اکنون در مغز سرش پنهان

• در زمانی که انوشیروان زنده بود بر سر تاجش پندهایی نوشته بود که همه از آن عبرت می گرفتند. اما اکنون که مرده است و روزگار زوال قدرت او فرا رسیده و مغز سرش بدل به خاکستری شده باز هم می توان از آن پند و عبرت گرفت.

• بیت اشاره به تاجی دارد که پندنامه انوشیروان بر آن نگاشته شده بود. در کتاب مروج الذهب آمده است: انوشیروان خوان بزرگی داشت از طلا، مرصع به اقسام جواهر، که بر اطراف آن نوشته بود: هر که غذا از حلال خورد و مازاد آن به حاجتمند دهد نوشش باد؛ هر چه را به اشتها خوری تو آن را می خوری؛ و هر چه را بی اشتها خوری ترا می خورد. (ص ۲۶۳) و پس از نقل چندین پند شاهانه، می نویسد: انوشیروان می گفت: پادشاهی به سپاه است و سپاه به مال و مال به خراج و خراج به آبادی و آبادی به عدل و عدالت به اصلاح عمال است و اصلاح عمال به درستکاری وزیران است و سرهمه این است که شاه ممالک نفس خویش باشد و آن را تأدیب کند که مالک و نه مملوک آن باشد. (ص ۲۶۴) نیز رک: قابوس نامه / ۲۹۷

• صد پند نوست اکنون: پندهای فراوانی می توان از آن آموخت.

۲۸) کسری و ترنج زر، پرویز و به زرین
بر باد شده یکسر با خاک شده یکسان
۲۹) پرویز به هر بومی زرین تره آوردی
کردی ز بساط زر زرین تره را بستان

• خسرو پرویزی که روزگاری خوانی زرینی می گسترد و همه گونه خوراک شاهانه بر سر آن پهن می شد و اسباب و وسایلی را که همه از جنس طلا بود برای زینت بخشیدن سر سفره، استفاده می کرد، اکنون خود و اموالش با خاک یکسان شده اند. خسروی که در بساطش از وسایل زرین بهره می گرفت و باغی پر از میوه های زرین فراهم می نمود.

• کسری: تازی شده خسرو پارسی است.

• ترنج: نوعی بالنگ. اشاره به ترنجی دارد که خسرو چون دستنبویی در دست می گرفته و این وسیله از جنس طلا بود و داخل آن را از بویهای خوش انباشته می کردند و خسرو آن را می بوییده و نشانی از اقتدار شاهی بوده است.

• به زرین: هم می توان اشاره به رنگ زرین داشته باشد و هم خود به میوه شاهانه است و در تزئین میوه ها بر بساط شاهی چون طلایی می درخشیده است..

• بر باد شدن: کنایه از بین رفتن و نابود شدن.

• پرویز: خسرو دوم ساسانی و بیست و سومین شاه این سلسله که در ۵۹۱ تا ۶۲۸ میلادی بر ایران فرمان راند. داستان بهرام چوبین از حماسه های دوران اوست. سی و هشت سال حکومت کرد. دوازده هزار زن در شبستان او بودند. چون مریم دختر پادشاه روم، بهرام دخت، کردویه خواهر بهرام چوبین، شیرین که معشوقه فرهاد سپهبد بود. شبدیز اسم اسب او بود. در زمان پیامبری حضرت رسول اعظم (ص) بر تخت سلطنت ایران تکیه زده بود.

• این بیت بیانگر زندگی پر از تجملات پرویز است. او مقتدرترین و متکبرترین پادشاه ساسانی بود. این گفته بزرگمهر حکیم گواه سخن من است که گفت: «تو که از همه پادشاهان بدطینت تر و زشت

کارتر و بدرفتارتری ...» (مروج الذهب / ۲۷۱) در کتابهای تاریخی از شکم بارگی و زن بارگی و زر اندوزی و زیباپرستی و سرکشی و ستمگری او فراوان سخن به میان آمده است . در تاریخ یعقوبی آمده است : « خسرو در اثر پیروزیهای درخشان سر به طغیان و بیداد و سرکشی و ستمگری برداشت . مالهای مردم را گرفت ؛ و خونها ریخت ؛ در نتیجه آنچه با مردم کرد و آنها را پست شمرد ، مردم با او دشمن شدند .. » (ص ۲۱۲) از او گنجهایی چون گنج عروس ، گنج بادآورد ، گنج کاووس ، گنج افراسیاب ، دینار خسروانی و ... یاد کرده اند . سرکیس رومی و باربد در دربار او بودند . در زمان حکومت خود بهرام چوبین ، بزرگمهر حکیم و بخیراریس - دو وزیر مقتدر و دانشمند عصر ساسانی - و نعمان منذر حاکم حیره را به قتل رساند . یکی از جنگهای مشهور تاریخ جنگ ذی قار است که در زمان حکومت او رخ داد . در مروج الذهب از او نه انگشتی یاد شده که هر یک از گرانبهاترین سنگها ساخته شده بوده و هر کدام در کاری و هدفی مخصوص به کار گرفته می شده (صص ۲۷۲-۲۷۳) و در عین حال آمده : « در اصطبل وی پنجاه هزار حیوان بود و به تعداد اسبان سواری زینهای طلای مروارید و جواهر نشان داشت و در اصطبل وی هزار فیل بود که یکی سفیدتر از برف بود و یک فیل بود که دوزاده ذراع بلندی داشت و ... » (ص ۲۷۳)

۳۰) پرویز کنون گم شد زآن گمشده کمتر گو زرین تره کو بر خوان ؟ رو «کم ترکوا» برخوان

- خسرو پرویزی که صاحب قدرت فراوان و مال بی شمار بود اینک در دل خاک خفته بهتر است که از او کمتر سخن به میان بیاوریم (= پشت سر مرده سخن ساز نکنیم) او که بر سر سفره اش غذاهایی زرین می نهاد اکنون کجا شد ؟ برای پند اندوزی بهتر است از قرآن وام بگیریم که فرمود : « چه بسا باغها و چشمه سارها ، کشتها ، و جایهای خوب را که صاحبانشان واگذاشتند و رفتند . »
- کم ترکوا برخوان : اشاره به سوره دخان آیه های ۲۵ تا ۲۷ که فرمود : « کم ترکوا من جنات و عیون . و زروع و مقام کریم . و نعمه کانوا فیها فاکهین . »
- گم شد : نیست و نابود شد .
- زرین تره کو برخوان : از آن بساط زرینی که می گسترد چه نشانی باقی مانده است .

۳۱) گفتی که کجا رفتند آن ناموران اینک ز ایشان شکم خاک است آبتن جاویدان

- هیچ از خود پرسیده ای که از آن همه شکوه و اقتدار پادشاهان و ناموران که زمانی بر اریکه قدرت تکیه زده بودند و بر جهان فرمان می راندند ، هم اینک کجایند ؟ بدان که ایشان در زیر خوارها خاک مدفون شده اند و زمین تا جهان باقی است از ایشان جز گوری - جهت عبرت اندوزی - که چون پشته ای از خاک نمایان شده است به یادگار نخواهد گذاشت .

- ناموران : پادشاهان و تاجوران و فرمانروایان مقتدر
- شکم خاک : آیا مراد از خاک که از عناصر چهارگانه به شمار می رود و جزو امهات سفلی نامیده شده ، مراد شاعر نیست ؟ با این توصیف می توان گفت : جسم ما که از خاک آفریده شده ، عاقبت به خاک برمی گردیم
- شکم خاک آبستن : می تواند اشاره به سنگ قبری که بر سر گور مردگان تعبیه می کنند .

(۳۲) بس دیر همی زاید آبستن خاک آری دشوار بود زادن ، نطفه ستن آسان

- آبستن خاک : یعنی خاک آبستن .
- بیت اشاره به روز رستاخیز دارد که کسی از زمان وقوع آن اطلاعی ندارد . در مفهوم دیرگاه اتفاق می افتد .

- ### (۳۳) خون دل شیرین است آن می که دهد رز بن ز آب و گل پرویز است آن خم که نهد دهقان
- شیرین و پرویز : در عین تلمیح ، مجاز به علاقه خاص و عام است و مقصود از آن دلدادگان و دلبردگان تواند بود .

- رز بن : درخت انگور و تاک .
- انگوری که از آن شراب می سازند در واقع از جسم در خاک خفته دلدادگان و دلبردگان چون شیرین به عمل می آید ؛ و خمی که دهقان فراهم می آورد تا شراب از آن مهیا کند ، از آب و گل جسم در خاک خفته ناموران و تاجورانی چون خسرو به عمل می آید .
- بیت یادآور مصرع « عاقبت خاک گل کوزه گران خواهد شد » است .
- دهقان معانی مختلفی دارد اما در این بیت به معنی باغبانی که که انگور پرورش می دهد و از آن شراب می سازد .

- ### (۳۴) چندین تن جباران کاین خاک فرو خورده ست این گرسنه چشم آخر هم سیر نشد ز ایشان
- گرسنه چشم : کنایه از سیری ناپذیر ، حریص در اینجا خاک آبستن مراد است .
 - این خاک ، تن بسیاری از پادشاهان ستمگر را در دل خود جای داده است ، با این وجود هرگز احساس سیری نمی کند ، بلکه باز هم دهان گشوده است تا به بلعیدن تن پادشاهان دیگر روزگار بگذراند .
 - سیر شدن : مجازاً بیزار شدن . مجاز سبب به مسبب است .
 - بین گرسنه و سیر تضاد // بین تن و چشم تناسب

- ### (۳۵) از خون دل طفلان سرخاب رخ آمیزد این زال سپید ابرو وین مام سیه پستان
- دنیا همچون عجزه و فرتوتی است که دست در خون بسیاری از عزیزان کرده و خضاب نموده ، و صورت خود را از خون جوانان گلگون کرده است .
 - زال سپید ابرو : کنایه از دنیای پست

- مام سیه پستان : کنایه از دنیای بی رحم
 - سیه پستان : زنی که هر کودک شیر او بخورد بمیرد .
- (۳۶) خاقانی از این درگه دریوزه عبرت کن** **تا از در تو زین پس دریوزه کند خاقان**
- دریوزه : گدایی و طلب
 - عبرت : پندآموزی
 - بیت خطابی است ، به معنی هان ای خاقانی !
 - التفات در بیت دیده می شود .
 - هان ! ای خاقانی ، از این درگاه تاجوران تجربه بیندوز ، پند و عبرت بگیر ، تا پس از این از سخنان حکمت آمیز تو ، شاهان و تاجوران زمانه عبرت بگیرند .
 - خاقان : لقب عمومی پادشاهان ترک . در اینجا مجاز جزئی به کل تواند بود ، یعنی همه تاجوران و فرمانروایان

(۳۷) امروز گر از سلطان رندی طلبد توشه **فردا ز در رندی توشه طلبد سلطان**

- اگر هم اینک رندی چون خاقانی از آستان فرمانروای زمانه ، توشه و آذوقه طلب کند ، بی شک در روز رستاخیز پادشاهان از آستان خاقانی طلب آمرزش و بخشش خواهند داشت .
- شاید به گفته استاد م - پویا مراد شاعر این باشد که همیشه هیچ سلطنتی جاوید و پاینده نیست . روزی خواهد رسید که همین کسانی که بر اریکه قدرت تکیه زده اند ، از تخت سلطنت به زیر بیفتند و کسانی چون خاقانی که عزیز درگاه حضرت حق اند مورد عنایت قرار گیرند و پادشاه عالم معنی باشند ، بی شک والاتر از سلطنت پادشاهان دنیایی ارج و قرب خواهند داشت .

- (۳۸) گر زاد ره مکه تحفه ست به هر شهری** **تو زاد مداین بر تحفه ز پی شروان**
- رسم چنین بوده است که هر کس به سفر معنوی مکه معظمه عزیمت کند و به زیارت خانه خدا نایل شود ، و باز گردد با خود - به تیمن و تبرک - تحفه و ارمغان به همراه می آورد ، تو نیز که به زیارت خانه خدا نایل آمده اید ، قصیده حکمت آمیز خود را به عنوان ره آورد سفر ، به نزد سلطان ببر .
 - زاد ره : ره آورد سفر
 - زاد ره مکه : تحفه و هدایایی که از مکه به نیت افراد به تیمن و تبرک می آورده اند .
 - زاد مداین : قصیده ایوان مداین مراد است .

(۳۹) هر کس برد از مکه سُبْحه ز گِل حمزه **پس تو ز مداین بر تسبیح گل سلمان**

- زایران خانه خدا به تیمن و تبرک از خاک گور حمزه سید الشهداء به همراه می آورند ، تو که به زیارت خانه خدا نایل شده ای ، و در مسیر راه خود به مداین سفر کرده ای ، مشتی خاک مداین را، که زیارتگاه سلمان پارسی است ، با خود به تیمن به همراه ببر .
- هر کس : زایران خانه خدا
- سُبْحَه : مهره تسبیح
- حمزه : مراد سیدالشهدا حمزه عبدالمطلب عموی پیامبر معظم (ص) است که در جنگ احد به شهادت رسید .
- گل حمزه : خاک گور حمزه . هم اینک بین مسلمانان رسم است که چون به زیارت یکی از قبور ائمه نایل می شوند خاک آرامگاه را به عنوان حرز با خود به همراه می آورند و حتی در کفن خویش می مانند تا از عذاب در امان بمانند . به گونه ای توسل شمرده می شود .
- سلمان فارسی : دهقان زاده ای از اهالی فارس و از ناحیه جی یا رامهرمز بوده که نام اصلی او ماهو یا روزبه بوده است . ابتدا به دین عیسوی روزگار می گذرانید . سپس به آیین اسلام گروید و در غزوه خندق نقش اساسی داشت . در زمان عمر به امارت مداین منصوب شد . و در سال ۳۶ ه ق در آنجا وفات یافت . آرامگاهش هم اینک زیارتگاه مسلمانان است . وی جزو اهل بیت پیامبر شمرده شده و به سلمان پاک شهرت دارد . خاقانی گوید : بر سر دجله گذشته تا مداین خضروار // قصر کسری و زیارتگاه سلمان دیده اند .

۴۰) این بحر بصیرت بین ، بی شربت از او مگذر کز شط چنین بحری لب تشنه شدن نتوان

- به خرابه های ایوان مداین با چشم بصیرت بنگر ، بدون عبرت آموزی و تجربه اندوزی از چنین دریای معنی و حکمت و پند ، بار سفر میند چرا که جایز نیست بی تفاوت از چنین دریایی گذر کرد .
- بحر بصیرت : دریای پند و عبرت اندوزی ، استعاره مصرحه از خاک و ایوان مداین .
- شربت : توشه و آذوقه ، مجازاً حکمت و تجربه و عبرت آموزی .
- شط : رود و دریا .
- لب تشنه : بی تفاوت . بدون لذت و بهره ؛ بدون پند و اندرز گرفتن .

۴۱) اخوان که زره آیند آرند ره آوردی این قطعه ره آورد است از بهر دل اخوان

- برادران سفر کرده که از سفر باز می گردند ، با خود ره آوردی به همراه می آورند ، من خاقانی هم این قصیده عبرت آموز را برای دوستان و عزیزان به عنوان ره آورد به همراه آورده ام .
- اخوان : برادران دینی / رد الصدر الی العجز در اخوان

۴۲) بنگر که درین قطعه چه سحر همی راند مهتوک مسیح دل ، دیوانه عاقل جان

- بنگر که در این شعر ، خاقانی شاعر ، که هم اینک درمانده ای دل آگاه و شیدایی خردمند است چگونه ساحری کرده و داد سخن داده است .
- سحر : استعاره مصرحه از شعری که دیگران از سرودن آن عاجز و ناتوانند .
- مهتوک : مرده و فوت شده (معین) ؛ زیون و درمانده ؛ پرده دریده ؛ کنایه ایماء از رسوا (کزازی) و نیز کنایه از کسی که به دنیا پشت کرده است .
- مسیح دل : آنکه دلش تسیح می کند (معین) درمانده ای که از دلی آگاه برخوردار است . مراد خود خاقانی است . مراد ذکر به دل است . درویشان ذکر را به سه بخش تقسیم می کنند . ذکر به زبان ، ذکر به دل و ذکر به جان . خاقانی خود را از جمله درویشانی می داند که به ذکر به دل مشغول اند .
- دیوانه : دلشده و شیدا و شیفته نام و یاد معشوق .
- عاقل جان : کسی که از جان بیدار و خردمند برخوردار است .
- دیوانه عاقل جان : خاقانی به خود خطاب می کند . آنکه ظاهری شیفته و از درونی آگاه و خردمند برخوردار است . نیز می تواند به عقلاء مجانین هم اشاره داشته باشد . گروهی از فرزندگان و راز آشنایان درگاه حق که در نزد خلق خود را دیوانه و مجنون جلوه می نمودند .